استاد قاسم افغان

نخستین موسیقی نوازیکه ترانه استقلال را سرود



حبیب نوابی

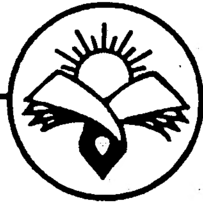
استاد قاسم افغان



حبیب نوابی



مؤسسه انتشارات الازهر



شناسنامۀ کتاب

نام کتاب: **استاد قاسم (افغان)**
نویسنده: غلام حبیب (نوابی)
مهتمم: محمد مسعود (نوابی)
چاپ اول: ۱۳۳۶
چاپ دوم: بهار ۱۳۸۳ خورشیدی
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
صفحه آرائی: احمد فرید (اکرامی)
سایز کتاب: ۱۳،۵×۲۱ سانتی متر
نشر و طبع: **مؤسسه انتشارات الازهر**
پوست بکس ۴۶۳ - قصه خوانی - پشاور
تیلفون: ۰۹۱-۲۵۶۴۴۱۴
E-mail: alazharco@yahoo.com / hotmail.com

بسم الله الرحمن الرحيم

ابراز امتنان

با سپاس بیکران در امر ضرورت چاپ این اثر و تألیفات دیگر نامطبوع پدر بزرگوارم شاد روان استاد غلام حبیب نوابی از محترم عبدالحق «صمیمی» و کارکنان انتشارات الازهر که ما را یاری رسانیده، همچنان با برخورد های صمیمانه و پشتکار مطبوعاتی خود وجیبه انسانی شانرا در پیوند غنای فرهنگی میهن عزیز مان در غربت از میهن ویران از سالهای متمادی دلیرانه و مسؤلانه پیش میبرند از خدای بزرگ و بی نیاز موفقیت های مزید و سر بلندی به هر یك ایشان تمنا دارم.

محمد مسعود «نوابی»
اسلام آباد ۷ جنوری ۲۰۰٤



استاد قاسم وقتیکه اولین بار ترانه استقلال را سرود

نوشته: گویا اعتمادی

ای رشک جان زهره بیا جای وی بگیر

کاروان شهید رفت از پیش
وآن ما رفته گیر ومی اندیش

از شمار دو چشم یك تن کم
وز حساب خرد هزاران بیش

بلی! وقتی یکی از افراد عادی بشر از ین جهان رخت بر بندد دو چشم از شماره چشم ها کاسته میشود ولی هرگاه هنرمند عالی مقامی چون استاد قاسم که بیش از نیم قرن به هنر و موسیقی ما خدمت کرده بعالم دیگر شتابد در حقیقت مثل این است که هزاران وجودگرامی و هنر مند از میان ما رفته باشد. یك سال گذشت که آن بلبل هزار دستان خاموش شد و امروز رادیو کابل و هنر مندان کشور محفلی بنام او منعقد می سازند و از وی یاد میکنند و روح او را شاد می نمایند چون بعلت مریضی مقاله مفصلی نتوانستم بنویسم باین قطعه شاعر معروف خراسان و خاوران (انوری

ابیوردی) که در رثاء (کمال الزمان) مفغنی معروف در بار سنجر سلجوقی گفته بود اختصار می نمایم"

هرگز گمان مبر که کمال الزمان بمرد
کو روح محض بود بجسم فنا پذیر
میدان که ساکنان فلك سیر گشته اند
از مطربی زهره بر ین چرخ گنده پیر
خواهش کنان به نزد کمال الزمان شدند
کو بود در زمانه درین علم بی نظیر
گفتند زهره را ز فلك دور کرده ایم
ای رشك جان زهره بیا جای وی بگیر

تقریظ

پیری از خرابات

خرابات جای که جان خفته است
چه جائی که دروی جهان خفته است
در آنجا که ساز است و شور و نوا
جهانی که صد آسمان خفته است

عزیز خواننده: به بهانه چاپ دوم کتاب استاد قاسم افغان نوشته ء مرحوم استاد غلام حبیب نوابی یاد کوچه خرابات و استاد مرحوم قاسم افغان را تازه می کنم و چنین می آغازم.

سخن از خرابات کابل مهد پرورش بزرگترین هنر مندان عرصه ساز و آواز است. در ین گذر بزرگترین هنر مندان عرصه ساز و آواز زاده شده و به رشد رسیده اند طرب آفریده اند سرود گری نموده اند و با سرود و آواز بزرگ شده اند. افتخار آورده اند بعضاً حقارت ها و سر خورده گی ها را با جان و دل پذیرفته اند. از جمله یکی از هنرمندان

مشهور این کوی و گذر شخصیت بزرگ هنری همانا مرحوم استاد قاسم اولین موسیقی نوازیکه برای نخستین بار سرود استقلال را خواند می باشد. بزرگی و والای مرتبه استاد قاسم در موسیقی آنگونه چشمگیر است که آفتاب در آسمان ، و چنان مستغنی شکوهمند است که بر اوج ها سر می ساید و دست نیافتنی می نماید.

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو در سال ۱۲۶۲ خورشیدی در گذر خرابات کابل در آن روزگاریکه خرابات در خاطره ها جان نگرفته بود و نام نشانی نداشت چشم بدنیا کشوده است.

استاد قاسم افغان بعد از سن ۱۵ سالگی نزد پدرش استاد ستار جو که در دربار امیر عبدالرحمن سمت مطربی داشت اساسات نخستین موسیقی آموخته بعداً در شاگردی استاد قربانعلی پدر استاد نتو قرار گرفته و آموزش و آگاهی های بیشتر خود را نزد استاد پیارا خان که از هند به کابل آمده کمال بخشیده است و چنانکه خود بارها به شاگردی خود اشاره می کند.

نالـه از نـی گریـه از ابر بهَـار آموختـیم
ما زهر صاحبدلی یك شمه کار آموختیم

محترم عزیز آسوده نویسنده آگاه در کتاب سیمای معاصران که در سال ۱۳۶۱ هـ ش در کابل انتشار یافته در ارتباط به استاد قاسم می نویسد:

«باری در آن روز ها امیر عبدالرحمن خان به مطرب در بار امر کرد که غزلی از حضرت حافظ (رح) را به نوا در آورند. البته در آن روزگار هنوز غزلخوانی مرسوم نبود و اگر هم بود به شیوه امروزی رواجی نداشت باید امر آمر تعمیل می شد چشم ها سوی یکدیگر بر گشتند نفسها در سینه ها زندانی ماندند و چهره ها با عرق نارسائی و رعب مرطوب شدند زبانها از حرکت باز ایستاده بود استاد قاسم که در آن زمان بیشتر از ۱۳ سال نداشت و همیشه با دسته پدر همراه بود از میان مطربان بر خاسته گفت من این غزل راگ را می خوانم امیر باتحکم پرسید پدرت یاد ندارد تو چطور یاد داری؟ قاسم کوچك که دیوان حضرت حافظ را خوانده بود یك غزل حافظ را با ساز و سرود خواند و تحسین همه بر انگیخت ...»

استاد قاسم بعد از پدر نزد امیر عبدالرحمن خان بار یافت بعداً در زمان امیر حبیب الله خان خواننده دربار شد در زمان امان الله استاد قاسم را به صفت استاد موسیقی وطن و استاد موسیقی منحصر به دربار بود، امیر حبیب الله کلکانی استاد را مورد نوازش قرار داد وی در زمان نادرشاه نیز خواننده دربار بود و در دربار ظاهر شاه نیز به صفت استاد موسیقی و خواننده دربار شناخته شد.

در مجموع استاد قاسم مرحوم مدت چهل و هشت سال از عمر پر بار خود را در دربار سلاطین افغانستان به رامشگری گذشتانده است.

استاد علاوه بر اینکه در هنر موسیقی ابداعات و ابتکاراتی دارد در حاضر جوابی و بداهه گویی داستان ها دارد که ذکر هر کدام آن سخن را به درازا می کشد.

قابل یاد آوریست نزد این استاد گرامی تعدادی بعد از اینکه از مهارت و توانائی او وقوف یافتند در حلقه شاگردی او در آمده و به اصطلاح نزدش «گُر» و یا شکر گذاشته اند. و از کسانیکه از جملهء شاگردان و آواز خوانان بودند میتوان از استاد نتو، استاد نبی گل، استاد رحیم گل، استاد رحیم بخش ، میرزا نظر و دیگران نام برد.

من سخنان خود را در این جا بسنده کرده برای ادامه سایر آگاهی ها در مورد مرحوم استاد قاسم به کتابی که بنام «استاد قاسم افغان» هم اکنون بدست دارید و توسط شاعر و نویسنده و دانشمند گرامی مرحوم استاد غلام حبیب نوابی نوشته شده فرا می خوانم و انتشار دوباره این کتاب را که به همت فرزندان برومند او محترمان مسعود «نوابی» شاعر و نویسنده پرتلاش و محترم ناصر «نوابی» صورت پذیرفته در جو فرهنگی کنونی وطن ما که بعضاً نسل جوان ما از شناسایی بزرگترین هنر مندان عرصه شعر و ادب و آواز چون استاد قاری عبدالله، استاد بیتاب، استاد خلیل الله خلیلی، استاد نوید، صوفی عشقری ، استاد سرآهنگ ، استاد هاشم و استاد رحیم بخش آگاهی ندارند سخت ستایش انگیز می دانم برای فرزندان استاد

مرحوم غلام حبیب نوابی محترم مسعود «نوابی» و محمد ناصر «نوابی» از بارگاه خداوند قلم روز های درخشانتری آرزومندم و در چاپ سایر آثار قبله گاه دانشمند شان توفیق مزید می خواهم.

باحترام

محمد اسحق «ثنا»
ماه قوس ۱۳۸۲ خورشیدی
مطابق دسمبر ۲۰۰۳
اسلام آباد پاکستان

مقدمه

پا به خاکم زن که مژگان غبارم باز شود
گر تو بیدارم نسازی تا ابد خوابیده ام

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو در سال ۱۱۶۲ شمسی پا به غرصهء وجود گذاشت استاد بعد از سن پانزده سالگي موسیقی را نزد پدر خود آموخته و بعد از آن نزد استادان دیگر داخلی و خارجی به تعلیم موسیقی پرداخت برای دفعهء اول به سن بیست سالگی بدربار امیر عبدالرحمن خان شامل وظیفه شد در سن بیست و یك سالگی بحضور سردار نصراُلله خان نائب السطلنت مقرر گردید در بیست و پنج سالگی که شهرت استاد موسیقی زیاد شده رفت بدبار امیر حبیب الله خان شهید بحیث بهترین خواننده موقع یافت دز ین وقت بود که استاد باثر تشویق و قدردانی های پی در پی امیر موصوف بفکر ایجاد طرز های جدید افتاده و از خود طرز ها و آهنگ های جدید ساخت که نه تنها در آن وقت بلکه تا امروز مورد پسند همگان بوده، اکثر خوانندگان وطن از همان طرز ها و آهنگ های استاد پیروی میکند بعد از زمان سلطنت امیر

حبیب الله خان شهید بحضور امیر امان الله خان به صفت استاد موسیقی وطن و خواننده ٔ منحصر بدربار عز تقرر حاصل نمود و در همین عصر بود که بگرفتن نشانهاي طلا و الماس بنام نشان «مسرت» و «یادگار» استقلال وطن افتخار حاصل نمود پس از آنکه نادرشاه به تخت نشست استاد مرحوم را مورد نوازش و لطف شاهانه ٔ خود قرار داده و به صفت استاد موسیقی و خواننده ٔ دربار خود سر افراز فرمودند بعد از سلطنت نادار شاه استاد مرحوم بدربار محمد ظاهر شاه مثل دربار سلاطین گذشته به صفت استاد موسیقی و بهترین خواننده شناخته شد و تا آخرین روز حیات خود معاش میبرد.

استاد مرحوم در سال ۱۳۳۲ موقعیکه ریاست کابل رادیو سالگره هفتاد مین سال استاد را برپا کرده بود از حضور ظاهر شاه به اخذ نشان طلائی «خدمت» مفتخر گردید.

بروز (۲۲) سنبله ۱۳۳۵ استاد قاسم افغان فوت نمود و روز بیست و سوم سنبله ساعت پنج عصر استاد مرحوم بخاك سپرده شد. در موقع تیشیع جنازه ٔ استاد مرحوم شاغلی علی محمد خان معاون اول صدارت عظمی و اکثر وزرا، شاغلی رئیس مستقل مطبوعات و شاغلی کابل شاروال و اکثر نویسندگان و معاریف و معززین شهر و صدها نفر از علاقمندان استاد مرحوم حاضر بودند سوانح استاد از طرف ریاست کابل رادیو توسط شاغلی گویای اعتمادی قرائت گردید سپس شاغلی رشتیا رئیس مستقل

مطبوعات در اطراف شخصیت استاد مرحوم در عالم موسیقی وطن سخنرانی نمود ، ریاست کابل رادیو پروگرام، مخصوصی گرفته بود که در آن سوانح استاد مرحوم و دیگر مضامین راجع به استاد و ریکارد هاي استاد برودکاست گردید روز اول فاتحه گیری از طرف ریاست کابل رادیو بود ، برای ادای فاتحه بر علاوه هزاران نفر از دوستان و علاقمندان استاد مرحوم سردار شاه محمود خان، شاغلی سردار محمد نعیم معاون دوم صدارت اعظمی، شاغلی علی محمد معاون اول صدارت عظمی همه وزرای محترم، و همه اراکین و نمایندگان مطبوعات، کابل شاروال و تمام نمایندگان شهر رئیس محترم شورا و جمیع نمایندگان محترمیکه به کابل تشریف داشتند آمده بودند برای مصارف جنازهء استاد مرحوم از طرف محمد ظاهر شاه و ریاست مستقل مطبوعات و شاروالی کابل پول فرستاده شد.

همچنین از طرف شاغلی سردار محمد داود صدر اعظم تسلی نامهء بعنوان یعقوب قاسمی فرزند ارشد استاد مرحوم با یك مبلغ لازمه برای خیرات استاد مرحوم فرستاده شده بود اینست نقل تسلیت نامهء شاغلی سردار محمد داود صدر اعظم:

«شاغلی یعقوب قاسمی!

از فوت پدر مرحوم شما متأثر شدم و افسوس می کنم نظر بکثرت گرفتاری بفاتحه رسیده نتوانستم.

استاد مرحوم در تحول موزیك وطن رول مهمی بازی

کرده و یقین دارم ، تاریخ موزیك مملکت ایشان را فراموش نخواهد کرد، خداوند پدر مرحوم شما را غریق رحمت خود گردانند، بشما و دیگر بازماندگان شان صبر جمیل نصیب کند».

مجله پشتوه ژغ : سال شانزده در شماره ۱۳ خود نسبت فوت استاد مرحوم چنین نوشته بود:

ضیاع المناك در عالم موسیقی

بکمال تاثر اطلاع گرفته ایم که استاد قاسم افغان خوانندهء معروف و محبوب وطن در اثر مریضی طولانی داعی اجل را لبیك گفته روان وی آهنگ عالم بالا نمود. استاد مرحوم از صبح جوانی تا شام پیری بعالم موسیقی خدمات فراموش ناشدنی نمود آن مرحوم یگانه موسیقی دانی بود که در هر مجلس و هر بزم جای و مقامیداشت حاضر جوابی و مجلس آرائی و نکته سنجی وی قابل وصف است.

پشتون ژغ تاثرات عمیق خود را نسبت باین ضایعهء الیم اظهار کرده برای آن مرحوم مغفرت خواسته و ببازماندگان آن مرحوم صبر و اجر جمیل می خواهد.

ح نوابی

نظریات شعرا و نویسنده گان در مورد

استاد محمد قاسم افغان

از استاد خال محمد« خسته»

استاد قاسم

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو، در ۱۳۰۲ ق – هـ در خرابات کابل تولد یافته. پدرش از موسیقی دانان بلند کشمیر است که در عصر ضیاء الملة والدین عبدالرحمن خان کابل آمد و بدر بار پادشاهی مقام گرفت و تازیست موقع بدست داشت.

استاد قاسم اولاً موسیقی را از پدر آموخت و بعد از اساتذهء بزرگ افغانی و هندی تحصیل نموده در فن خود را بدرجهء کمال رسانید.

تا پدرش حیات بود بدربار سردار نصرالله خان نائب السطلنه پسر عبدالرحمن خان می بود بعد از وفات پدر

بدربار شاهی سراج الملة والدین امیر حبیب الله خان قائم مقام پدر گردید چل و هشت سال بدربار پادشاهان افغانی خدمت موسیقی را انجام داد و بالاخره بروزگار ظاهر شاه سالگره هفتادمین سال دوره حیاتش را در سال ۱۲۷۳ ق - هـ رسماً ریاست مستقل مطبوعات گرفت و مجلسی در استیش رادیو کابل ترتیب داده فرمان و نشان خدمت از طرف دولت برایش اعطا گردید.

بعد تکلیف خدمت موسیقی ازاوساقط شناخته شد تا آخر عمر معاش مستمری می برد و در منزل خویش جادهء حیات می پیمود در شب مجلس سالگرهء خود با ضعف پیری و ناتوانی یك چاشنی خواند و این بیت.

نرگس از تربت من روید و خوبان گویند
خاك گردیده و چشمش نگرانست هنوز

بتکرار ایراد می نمود و نیز این بیت:

شمع سان شکر که از دولت بیداری بخت
خدمت بزم ترا تادم مردن کردم

بمناسبت زمان و مکان از زبان او تکرار می شد.

استاد اشعار را صحیح می خواند، با حضرت بیدل (رح)ر و حضرت حافظ (رح) ارادتی خاص داشت مقامات

موسیقی را با شعار این دو بزرگوار نشاط بخش میگردانید و ابیات که ردیف میسازد مناسب زمان و مکان می باشد که آنرا باصطلاح (موقع دانی میگویند) از ینجاست که ابیاتیکه او در موقع می خواند بحافظهء سامیعین با ذوق می ماند.

اشعار چندان از یادداشت که بامتحان تا چهل روز بلکه دوماه غیر مکرر خوانده از جملهء موقع دانی های است که گفت:

در قندهار باشاه مخلوع بزیارت خرقه مبارك مشرف شدم چون خرقهء مبارك از درج نقره بر آورده شد عجب کیفیتی بود که حاضرین همه محو مبهوت بودند. شاه گریبان مبارك را زیارت میکرد و دیگران از هر موضع که دست می آمد زیارت می کردند از حسن اتفاق دامن راست مبارك بدستم آمد حینیکه می بوسیدم و بر دیده می مالیدم بخاطرم این رسید بیت:

گردی شوم و گوشه دامان تو گیرم
گر بخت بفریاد رسد داد من این است

به آوازی خواندم که خود شنیدم و بس.

استاد در شجرهء موسیقی هند شاخه بوجود آورد که امروز بنام طرز قاسم افغان (در موسیقی نوازان افغانی) شهرت دارد و همین اقتدار اوست در موسیقی که از شاهان

عصر خطاب استادی یافته فرامین و نشانها گرفته است.

با فقرا و مجاذیب ارادت داشت مخصوصاً مولوی صاحب زرداد (که در کابل مردی فقی و تارك الدنیا بوده قبرش در جوار مقبره تیمورشاه پسر احمد شاه ابدالی است) ارادت خاص داشته استاد طبع غیور و همت عالی را صاحب بود سراج الملة والدین اورا گفته بود که در محفل ما جز اشعار بیدل نخوانی باز هم روزی در موقع خوانده بود بیت:

دیده از دورم و دانسته تغافل کردی
خوب کردی که ترا خوب تماشا کردم

شاه گفته بود این چه معنی دارد؟ استاد گفت: پادشاه سلامت معنی بیت واضحست شاه گفته من نمی فهمم استاد گفت بلی شاه سلامت همه بحضور تواضع دارند باید از کیفیت تغافل مطلع نباشند شاه گفت نگفته بودم بجز اشعار بیدل نخوانی استاد گفت در ضمن این همه ابیات که برای شاه خواندم این یك بیت برای خود خواندم: از ممالك شرق و غرب هر موسیقی دانی وارد افغانستان شده است غیر از استاد کسی حریف محفل او نبوده.

استادرا سه پسر است، یعقوب قاسمی، یوسف قاسمی، آصف قاسمی که هر یك در فن موسیقی مهارتی بهمرسانده اند.

ملك الشعرا استاد بیتاب در محفل سالگره استاد قاسم ابیات ذیل را انشاء نموده اند:

سخت شور انگیز و شیرین نغمه های قاسمست
گوش ها اکثر نمك خوار نوای قاسمست

اکثر از خوانندگان مانده است پیش او شکر
او ستادیها مسلم از برای قاسمست

بیت آوردن بحسب اقتضای هر مقام
خاصهء طبع سخندان رسای قاسمست

بافقیران دارد اخلاص و اردت بیشمار
این همه نیك اعتقادی از صفای قاسمست

آن نشان حسن خدمت کز برایش شد عطا
مرهمی بر سینهء درد آشنای قاسمست

ساکن کوی خراباتست این استاد فن
صحبت پیر مغان عشرت فزای قاسمست

کرد ریکات دگر قایم پی ساز و نوا
لذت بی سابقه در طرز های قاسمست

سوزناك و درد خیز و رقت آور پر اثر
آریائی نغمه آری های های قاسمست

در خرابات اینکه نیکو مسجدی آباد کرد
باقیات الصالحاتی از برای قاسمست

رادیو کابل که نیکو محفلی کرده است ساز
لائق و با ارزش ، ابریشم بهای قاسمست
خامهء بیتاب پایان نشاط افزود گفت
این نوازش ها بسی نیکو برای قاسمست

این مرد هنرمند بتاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۳۵ شمسی هجری در میان عصر و مغرب ودیعت حیات بموء کلان قضا وقدر سپردر روز شنبه ۲۳ سنبله ساعت شش عصر در شهداء الصالحین بخاك سپرده شد هنگام دفنش که از حاضرین بودم بالبداهته مصرعی بخاطر رسید:

(دهد حق باستاد قاسم بهشت)
یکتای زمانه قاسم نیکو سرشت
بگذشت ز دنیا و بسال قمری
حق داد بگو (به قاسم استاد بهشت)
۱۳۷٦ قمری به قطعه در آوردم

نوشته: محمد اسلم اخگر

چرا به استاد قاسم مرحوم علاقه مند بودیم و چرا از مرگ او متأثریم؟

یک سال پیش جسد بیروح موسیقی نواز محبوب خود استاد قاسم افغان را بخاک سپرده بالای تربت او سوگواری نمودیم و اینک با وجود مرور یک سال تأثرات ما از بین نرفته در هیچ حلقه و محفلی نیست که از وی یاد و بودی بعمل نیامده، دست تأسف بهم سائیده و (خدایش بیامرزد) گفته نشود این همه تأثرات برای چیست؟

برای اینکه استاد مرحوم از عمر گران بهای خود تقریباً پنجاه سال آنرا در راه نشاط و سرور ما مردم وقف نمود. بیدار خوابی ها کشید، رنجها برد، زحمات را متحمل شد تا موافق بمیل و مرام ما از اقوال فیلسوفانهٔ اساتیذ و بزرگان علم و ادب با آواز تر بم و روح نواز خود وصف الحال شعر بخواند و با کلک های توانا پرده های هیجان انگیز ساز را به شور در آورد و باین وسیله ما را شاد و مستفید گرداند اگر در جبین ما آثار الم و کدورت مشاهده میکرد شعری میخواند که تمام آن آلام روحی را یکدم از

بین میبرد ، بما خطاب کرده میگفت:

(نمود کار جهان نقش کاسهء بنك است
لبی بخنده کشائید و جام جهم شمرید)

اگر از ما آزاری بدیگران میدید و یا می شنید این شعر را میخواند:

گر مرهم دلی نشوی نیشتر مباش

واگر غرور و تکبری از ما بظهور میرسید جسورانه بما اخطار میداد:

(سامان بندگی بخدائی نمی رسد
ای بنده خاك شو که بلند است آسمان)

هنگامیکه نزاکت موقع ایجاب میکرد اولاد این خاك را بواجبات شان ملتفت ساخته میگفت:

(عروس ملك کسی تنگ در بغل گیرد
که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند)

و الحاصل ساز و شعر خواندن بموقع او کیفی و صحبت های دل آویز او مانند شعر منثور کیف دیگری داشت که

روز ها، و ما ها، ما را به سر و سرور نگهداشته و اینك بعد از مرگ وی نیز قصه های او نقل مجالس است. گویا استاد باین عشق داشت در هز محفلی که باشد اهل آن محفل را شاد و مسرور نگه دارد روزی بالای مزار او رفته دیدم پیر مرد دانشمند و قامت خمیدهء نشسته اشك میریزد و دعا میخواند سلام مرا علیك و این بیت را بخواند.

بسکه خوبان اندرین ویرانه ها گم گشته اند
میچکد از دیده اشك و خاك را بو میکند

به سوگواری او اشتراك نموده از استاد قصه کردیم و بروح او تحیات فرستادیم چندین جوانان با ذوق را سراغ دارم که در تلاش و صدد آن اند نکته پردازی های ادبی استاد مرحوم را تا جائیکه خود شنیده و یا دیگران بحافظه دارند جمع کرده با صورت یك مجموعه گران بها بنام شهکاری های استاد تدوین و کتابخانهء خود را به آن زینت بخشیده برای اسلاف بیادگار بگذارند.

استاد مرحوم به علاوه علمکیه در فن موسیقی داشت و خط فاصلی را بین موسیقی ما و موسیقی همسایگان کشید و مکتب نوی را از خود بنا نمود شخص خدا دوست و با ایمانی بوده از دعای مردان دل آگاه فیض کافی گرفته بود. روزی بمن تصادف کرده گفت:

خبر داری که عزم کعبة الله را دارم. گفتم مبارك است

گفت عجب بیتی یافته ام که فقط در شب وداع دوستان برادیو آنرا میخوانم و این بیت است:

مبارك باد خاصان حرم را
که عزم کعبه دارد بت پرستی

اما حیف که مرض بیرحم باو مجال رفتن را نداد و بالاخر استاد این آرزوی پاك را با خود بخاك برد . در شبی که رادیو کابل سالگرهء هفتادمین استاد را جشن گرفت و استاد دردم اخیر آن محفل بزحمت چند بیت پر کیفی را با آواز گیرنده و لرزان خود بگوش شنوندگان رادیو کابل رساند و با کف زدنهای ممتد حضار بدرقه گردید شنیدم که در تمام حلقه های فامیلی ازینکه دیگر آواز روح بخش استاد محبوب خود را نخواهند شنید زن و مرد از دیده اشك میریختند و تأسف میکردند قصه های استاد بسیار است و باین مختصری نمی گنجد.

(فسانه ئیست مفصل حکایتیست دراز) بهر صورت مرگ حق است و همه همین راه را در پیش داریم (آنکه پاینده و باقیست خدا است) اما خوشا بحال کسانیکه خاطرهء نیك از خود بیادگار باقی میگذارند. از فرقت ابدی استاد گرامی یك سال گذشت و خاطره نیك او (خدمت در راه سرور و نشاط) جاودان خواهد بود ما بروح او دعا و تحیات فرستاده از خداوند (ج) بخشاینده مهربان برایش طلب آمرزش میکنیم.

نوشتهء استاد سعد الدین «بها»

مختصر شرح حال استاد قاسم مرحوم

تاریخ با همه شمول و امتداد خود زادهء جنبش ها و کارنامه های بشر است، تاریخ دفتر ثبت اسامی آن شخصیت های برجسته ایست که در خلال زندگانی خویش رول های مهم انتهاهی را در دایرهء آرت وصنعت و سایر مشاغل و مکلفات خود بازی ، و نامنامی خود را به خط درشت در دامن اوراق حوادث به یادگار سپرده اند.

عالم کون از بدو موجودیت کتلهء بشر تا امروز ملیار دها نفوس را در آغوش پرورش خود استقبال کرده، و هزار ها ملیون را در بطن خاك تیره سپرده است، و چندین ملیارد دیگر بمشابه سایر موجودات چیه در بحبوحهء این سیارهء مکور مانند اجرام متحرك در جنبش و حرکت هستند، ولی همه در قطار ناموران نامی جهان قابل ذکر تاریخ نبوده و ین افتخار سرمدی را جایز شده نمیتوانند، چنانچه شاعری میگوید:

به محض کوه کندن همسر فرهاد نتوان شد
زار باب هنر از صد یکی مشهور میگردد

هر صاحب آرت و هنر در قلب تاریخ جا گرفته نمیتواند بل کسانی در پرتو این تجلیگاه عرض تظاهر کرده میتوانند

که در ساحهء حیات پر فتور خویش رول های بس خطیر و بارزی را بازی کرده و ابراز موجودیت و برازندگی نموده باشند.

استاد قاسم از آن نیرومندان صحنهء هنر مندی بود که در تاریخچهء نهضت موسیقی کشور چنان جنبش ها و تحولات ابتکاری را موجد شده است که خاطرات تاریخی این سرزمین حق استاد ی این موسیقی دان معروف وطن را فراموش نخواهد کرد.

استاد قاسم نه تنها یکعالم موسیقی بوده و محیط آمیزش و اختلاط او محدود و محصور بر ارباب این فن بود بلکه ذوق و میل استاد بطرف علم و ادب هم به حدی بود که قسمت اعظم اوقات او بالخاصه در مجالس بیدل خوانی با ادبا و فضلای وطن سپری و شب ها را به مشاعره و تفسیر بیدل بپایان میرساند.

استاد قاسم به میرزا عبدالقادر بیدل (رح) شاعر و عارف نامور شرق و اشعار سحر آفرین او عقیده و میل مفرطی داشته و غالباً هنگام نواختن موسیقی سامعه و روح سامعین خویش را به اشعار آن شاعر شهیر نوازش می نمود.

استاد موسیقی دان جامعی بوده و در تمام شقوق موسیقی حق استادی را داشته و جنبه های فنی و احساسی موسیقی را حین سرودن مراعات میکرد، در سرودن راگ ، تهمری ، راگنی ، خیال غزل و ترانه حتی طرز های ملی ،

روستائی و پشتو علی السویه گوی سبقت را اساتذهء معاصر برده بود در خواندن راگ ها و انواع طرز های مخصوصهء هندی در بسی کانفرانس های موسیقی هند در سلسله اساتذهء بصفت یك استاد موسیقی استقبال میشد.

در تاثیر صدا و لهجهء خوش آیند استاد حکایات و روایات عجیبی شنیده شده میگویند هنگامیکه استاد به خواندن آغاز و آواز او روح میگرفت نه تنها روح خود استاد بلکه ارواح تمام سامعین بحدی تحت تاثیر و جذبات موسیقی و صوت جذاب استاد واقع میشد که پیر و برنا و بلکه اطفال خورد هم به اندازهء مجذوب آواز او میشدند که سر را از پا نشناخته و با لتمام وضع و حال غیر طبیعی را به خود میگرفتند.

بسی استادان موسیقی هند که در جشن ها وغیره مواقع به افغانستان آمده و با استاد مسابقه موسیقی کرده اند یادگار ها و خاطرات خوبی از طرز خواندن استاد و معیار استادی او با خودبرده اند.

میگویند پیش از چهل یا پنجاه سال موسیقی افغانستان به طرز معمول امروز نبوده و بلکه من حیث العموم دو طرز خواندن که یکی ایرانی باشد و دیگر به شیوهء خاص هندی قدیم در پایتخت کشور معمول و متداول بود ، گرچه استاد قاسم مرحوم به طرز خواندن هندی مایل و بدواً شاگرد پدر مرحوم خود استاد ستارجو و استاد قربان علی مرحوم در کابل و پس از آن یکی از تلامذه لایق

استاد پیارا خان هندی در هند بوده و استاد همین طرز ها را در خواندن خود تعقیب میکرد اما همینکه در فن خود به حد کمال رسیده و شعله ملیت در کانون سینه استاد مشتعل شد، حس افغانیت او را واداشت به موسیقی معمول «که یکدسته اشخاص بدون کدام استاد تاریخی آنرا موسیقی هندی گمان میکنند» دست تصرف دراز و موسیقی افغانی را از هند جدا و شکل و هیئت عمومی آنرا تغییر داده طرز های جدید و تازه ای بنام طرز قاسمی و افغانی در داخل دایرهء فن موسیقی کشف و بهمین ترتیب موسیقی کلاسیکی افغانی را رنگ و شکل قانونی و فنی بخشود که تا امروز همان طرز معمول بوده و تمام ارباب موسیقی کشور از آن پیروی کرده و هنگام نواختن طرز تمری و غزلخوانی بهر شکل و قیافه و هر تغیر و تحولیکه نغمه سرائی می کنند (ولو بهر رنگ و روغنیکه بخوانند) از طرز و روش استاد تقلید و کاپی کرده و نمیتوانند من حیث العموم از آن چوکات خارج شوند، یعنی استاد قاسم مرحوم توانست که اثرات خارجی را از وطن معدوم و استقلال موسیقی افغانی را تامین نماید.

در دورهء نهضت موسیقی وطن استاد قاسم مرحوم توانست که در حدود دو صد نفر خواننده و سراینده شوقی و مسلکی طور مستقیم و غیر مستقیم تربیه و بموسیقی عصری آشنا نماید، و بهمین استناد است که میگویند تاریخچه نهضت موسیقی کلاسیکی در کشور ما با داخل

شدن استاد قاسم در ین صحنه توام است.

علاوه بر مزایا و محاسنیکه در فن و شغل مسلکی خود داشت استاد قاسم شخص فقیر و فقیر دوستی هم بوده با فقرا و سالکین حقیقی با یك عقیدهء راسخ و صمیمی روابط روحی و معنوی داشته با اعتقاد سلیمی از فیض و برکات آنها نیز مستفید و مستفیض میشد. چنانچه میگویند «تاثیر روحی و احساسی که در صدا و لهجهء استاد قاسم بود از فیض دعای همین فقرا و صاحبان حال است.»

استاد قاسم مرحوم شخص با مسلك و عزم و ثباتی هم بوده بالخاصه در راه دوستی و رفاقت آنقدر پابند و صمیمی بود که بسایقهء طبع کریم خویش حتی از ایثار سرو و مال خود هم در راه دوستی و رفاقت مضایقه نداشت چندین مرتبه برای نجات چندین دوست و رفیق خود را مواجه به خطر نموده و دوست خود را نجات داده است، در وصف کرامت طبع و همت بلند او میگویند بعد از جنگ عمومی اول واضمحلال سلطنت عثمانی، سفارت انگیس جشنی به یاد و بود آن روز گرفته و استاد را برای خواندن بسفارت دعوت داده بود، استاد دعوت شانرا رد کرده گفت:« چون من مرید حضرت غوث هستم به هیچ صورت قبول کرده نمیتوانم که آرامگاه پیشوای من بدست غیر دین بیفتد و من در جشن دشمن اسلام شامل شوم. بلی این جشن جشن شکست اسلام و کامیابی کفر است لذا قطعاً نخواهم رفت.

همچنان از زرنگی و موقع شناسی او میگویند پس از جنگ استقلال افغانستان وقتیکه دابس بکابل آمده راجع به شناسائی استقلال افغانستان با حکومت وقت مذاکره داشت و هنوز معاهده امضا نشده بود، در یکی از دعوت های رسمی دابس از استاد سوال کرد که به کدام یك از آلات موسیقی بیشتر مهارت دارید؟ استاد گفت همه! دابس گفت آیا به پیانو هم؟ استاد گفت آری.

باز دابس پرسید که آیا از طرز موسیقی خاص افغانی که خود شما ترتیب کرده بمن هم یاد داده میتوانید؟ استاد گفت بلی اما بشرطیکه هر نغمهء را که من بیك سمت پرده پیانو شروع کنم شما طرف دیگر آنرا عیناً بنوازید دابس قبول کرد و استاد ترانهء استقلال را شروع نمود صدای ترانهء استقلال افغانستان در فضای قصر طنین انداز گردید و استاد بصدای رسا بخواندن آغاز نمود: مکتب ماست جای استقلال.....

درین حال آواز کف زدن های مدعوین بشدت بلند شد و دابس ازینکه خودش بدست خود ترانهء استقلال را نواخته به نزاکت مسئله ملتفت شده ولی نتوانست از ادامه آن خود داری نماید.

دفتر سوانح استاد نظیر همچو واقعات دارد، اگر تمام آنرا یکان یکان شرح و و بمعرض اشاعه بگذاریم شرح حال مختصر او به کتاب مفصلی تبدیل خواهد شد لذا مناسب تر است بهمین قدر اکتفا کرده و گفتار خود را بدعای نیك در حق آن استاد بزرگ خاتمه بخشیم.

از: «پروانه پروان»

استاد قاسم

بیاد شبیکه نوازنده شهیر وطن استاد قاسم افغان نظر به علالت مزاج از خواندن برادیو کابل معذرت خواست و با شنونده شان وداع نمود.

هزاران همچو بلبل در بهاری میشود پیدا
نوا سنجی چو او در روزگاری میشودپیدا

دوشینه که شب آدینه و نیمهء جدی بود در پردهء ساز آن استاد نوازنده سوزی نهفته بودند که ناخن بدل میزد و زخمه بر جگر فرو میبرد.

نوای او چون مرغان هوا سر رمیدن داشت و بگفتهء سخنور نازك خیال صفاهانی (۱) برآن بود که دام پری شکار (۲)گلبانگ (۳) آسمانیش را از فضا باز چیند و

(۱) مراد از محمد علی صایب است و هم صفاهانی نام نوائی باشد از موسیقی.
(۲) اشارت است به بیت معروف صایب

از پرده نغمه مطرب دستانسرا کشید
دام پری شکار بروی هوا کشید

(۳) نام نوائی باشد

تنهائی گزینند و دیگر آن شوریده شیرین کار شور انگیز خرابات نشین، گوشه گیر خانقا شود از نوا بناله گراید و در پرده ء شام پیری خورشید آسا آهنگ نهفتن کند.

این دستان سرای خارا شکن (۱) نصف یك قرن یعنی تام پنجاه سال در فضای احساسات و عواطف فرزندان افغان بال میزد و شور میانگیخت جذبه ء تولید میکرد و حال می آورد می خندانید و میگریانید.

تر دستی های بلعجب استاد شعر را با موسیقی در هم آمیخته و ادب را در طرب نهفته بود پنجه های فسونکار او بر رگهای فسرده ء ساز جان می بخشید و نوای غمزه (۲) او بر دل مرده تأثیر مسیحائی داشت.

تا صدایش فسون اثر میگشت
از عدم عمر رفته بزمی گشت(۳)

در هر مقام که آهنگی از پرده ء سازش بر میداشت شعری از سخن پرداز دقیقه سنج موشگاف مرزا عبدالقدر بیدل (رح) از آن بدرقه مینمود و صفیر سراینده ء سحر آفرین شیراز از فراز کنگره عرش باوی همراهی میکرد (٤)

---

(۱) نام توائی باشد
(۲) نام نوائی باشد
(۳) از مثنوی عرفان حضرت بیدل (رح)
(٤) اشارتست بدین بیت خرابه
من آن مرغم که هر شام و سحر گاه
ز بام عرش می آید صفیرم

مقام و مقال ممزوج میگشت و شعر با شور در می آمیخت گاهی شبانه بانی شبانی از عرفان مولوی حکایت میکرد و گاهی بامداد (۱) از صدای تار او سوز سنائی مشهود میگشت، خنیاگر خراسان (۲) اعجاز خسروی (۳) داشت که در کابل با کلیم (٤) راه حجاز (٥) میسپرد در انجمنی که انگشت در ابریشم تار می نهاد آهنگ روح نواز او چون بال کبوتر (٦) نامه بر دلها می گردید وقتی با نوا های دل نشین (۷) بهار نشاطی (۸) پدید می آورد که خرمی ها و زیبائی های زنگی از آن آشکارا دیده میشد و زمانی از نغمات سوزنده و غم انگیز شکلی بر هوا می بست که بیچارگی ها و ناکامی های انسان در آن خوانده میشد، عشق و شیدائی را باوج کمال (۹)رسانده بود، غرور

---

(۱) نام نوائی باشد
(۲) نام نوائی
(۳) اشاره بکمال مهارت که امیر خسرو را در شعر و موسیقی بود و هم نا مکتاب او.
(٤) مشاعر مشهور
(٥) نام نوائی باشد
(٦) نام نوائی
(۷) نام نوائی
(۸) نام نوائی
(۹) نام نوائی

افغانی و در دملی داشت، آزاد دوار. (۱) سخن میراند و هیچ قدرتی او را مرعوب نمیکرد او معتقد بود سرود افغانی از موسیقی هندی و ایرانی مجزاست او میگفت بر نوازندگان ماست که آزادی باستانی خود را درین فن تجدید کنند ، میگفت ما باید موسیقی جداگانه داشته باشیم و این موسیقی زادهء احساسات و ذوق ها و عواطف خود ما باشد وی درین راه رنجهای فراوان بر دو تمام عمر گرانمایه را بر سر اینکار صرف نمود ، موقع آفرین و بدیهه سرا بود حافظه اش حکم گنج فریدون (۲) داشت بایراد مضامین مسلسل و دلکش (۳) مروارید (٤) برشته می کشید داستانهای بدیهه گوئی و موقع آفرینی او سخت دل انگیز و بسیار جذاب است گویند هنگامی که مستر دابس نماینده بریتانیا در کابل بوده و قرار بود پیمان استقلال وطن بسته شدو دابس سر معارضه داشت روزی در دربار بزم طرب آراسته بودند استاد مشغول ساز و آواز بود دابس را نیز بدربار دعوت کرده بودند همین که دابس در محفل وارد شد استاد با همان غرور ملی که مخصوص او بود بدون تأمل این شعر را نوا در آورد.

---

(۱) نام نوائی
(۲) نام نوائی
(۳) نام نوائی
(٤) نام نوائی

میزند چشم کبود تو بمژگان ناخن
ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ شود

و آنرا چنان شوریده و مست خواند که مایهء شگفتی و استعجاب نمایندهء ودولت بریتانیا گردید و بی اختیار باحترام استاد برخاست.

گویند: روزی دابس خواهش نمود که وی را از آهنگ های ملی چیز بیاموزد استاد در اولین درس ترانهء استقلال را بوی آموخت.

مکتب ماست جای استقلال
سبق ما هوای استقلال

گویند روزی پادشاه با ذوق و دل آگاه وطن امیر حبیب الله خان بیکی از دامن های کهسار خرم و زیبای کشور سراپرده کشید و بساط نشاطی بهم پیوسته بودند، امیر فرمان داد دامن خیمه فرا کشند تا از غبار بر کنار ماند چون پردهء شفاف عدسي خیمه فرود آوردند حجابی میان بارگاه و دستهء نوازندگان پدید آمد استاد بلا تأمل خواند:

چقدر در دلش از جانب ما بود غبار
که میان من و یار آئینه دیوار کشید

گویند وقتی یکی از دوستان او را بزندان افگنده و گناه بس عظیم بوی بسته بودند روزی در (باغ بابر شاد) بزم

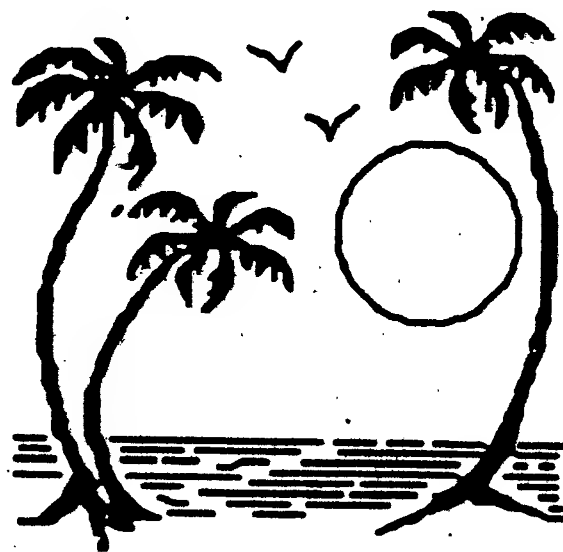
خسروانی برپا شده بود، استاد نیز در آن بارگاه حاضر بود چنان شوریده و مست می خواند که شاه بوی وعده داد هرچه بخواهد به بخشندش اما وی از زخارف دنیوی چشم بسته این بیت را بنوا در آورد:

بخشیدن درم نبود پیش ما کرم
صاحب کرم کسیست که بخشد گناه را

چنان مؤثر افتاد که شاه امر داد آن کشتنی جوان را بوی به بخشند. یاد دارم نوروز بود و درختان بادام شگوفه آورده ، باغ بابر به تأثر نسیم بهار چون بهشت آراسته، حکم داده بودند کشاورزان و باغبانان گرد آیند، مراسم نو روز آنجا گذارده آید، نادرشاه بغرض تشویق ارباب زراعت در تالار شمالی باغ نزول اجلال فرمود پاره های نازك ابر در گوشه های آسمان هویدا بود خورشید می تابید بادبهاری می وزید دهقانها مراسم نوروزی ایفا کردند، استاد نوازندگان دست بساز برد و لب به آواز، و این قطعهء شیخ شیراز را به نوا در آورد:

ابرو بادو مه و خورشیدوفلك همه درکار اند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

منظره ء دلفریب بهار، شیوائی شعر ، گیرائی آواز چنان بهم آمیخت که نظیر آن کمتر دست دهد این داستانها نمونه مختصری از ذاکره نیرومند و بدیعه سرائی استاد چیره دست بود که بیاد آوان جوانی و بهار زندگانی وی در ین وجیزه فراهم گردید و اگر همه را استیعاب میکردیم سخن به اسهاب می کشید.





استاد قاسم با وجودیکه در لحظات اخیر زندگی طبعش ناساز بود
ولی با ساز دمساز و همدم معلوم میشد.



یوسف قاسمی



شاگردان و علاقه مندان استاد در مزارش دعا می کنند

اشعار شعرا در مورد
اشعار شعرا در مورد استاد
استاد قاسم

خطاب به مطرب

مغنی کنون وقت جوش نو است
که بنیاد هستی بدوش صداست

ره شوق و وجد و طرب ساز کن
دری بر دلم از صدا باز کن

نقاب خروش طلب بسته نیست
درین ساز یك تار بگسسته نیست

نوای ره بینوائیست ساز
در پرده‌ء آشنائیست ساز

چرا ناله از نی نگیرد عصا؟
صریری بگلشن ننالد چرا
مگو نغمه در پرده ء چنگ نیست
که مینای او قلقل آهنگ نیست
دف آئینه دار تحیر چراست
درای طلب از چه رو بی صداست؟
بود گوش طنبور تا کی گران
گره تا بکی تار را بر زبان؟
تغافل به بیداری عیش چیست؟
اگر ساز بیش از رگ خواب نیست
بمال از ره لطف گوش رباب
که شور طلب یادش آید به خواب
کلید در دل به مضراب ده
بناخن ازین رشته یك تاب ده
ببین نبض حال دل افسرده ء
بدم روح در قالب مرده ء
که در حسرت نغمه دیوانه ام
به هر شمع آواز پروانه ام
دل افروز حیرت پرست صداست
چو نبض تمنا طپش آشنا است
تغافل گر حال بیدل مباش
ز آهنگ این پرده غافل مباش

اگر نقش بیگانگی ننگ تست
درین پرده کس نیست آهنگ تست

تو سر تا بپا نغمه وحدتی
به صد نغمه آئینه کثرتی

تو بر داری از حلقهء دف صدا
صدایش ز دست تو دارد عصا

بود خالی از نقد خود چنگ او
صدای کف تست آهنگ او

مجو نغمه از تارو چنگ و رباب
چه خیز دز تحریك نبض شراب؟

درین سینه ها جلوه تاب تست
صدائی ز تحریك مضراب تست

نیت ناله دارد که خود من نیم
تو بس هر چه هستی من آنجا کیم؟

لب خامش او همین نغمه زاست
لب تست آخر لب نی کجاست؟

رگ ساز موج زبان دل است
دف و چنگ و نی ترجمان دلست

همه ساز ها محو کار دلند
همه پرده ها پرده دار دلند

بساط جهان عیش یکرنگ نیست
چو اندیشهء خارج آهنگ نیست

صدائی ز تار طلب جسته نیست
که نخجیر این دام وارسته نیست
به صد بزم اگر نغمه دارد خروش
همان از زبان می رسد تا بگوش
خیالت ز افلاك اگر بر جهد
ز دل ها محال است پرده نهد
صدا رشته بر پاست از تار ساز
که حق را به مرکز رجوع است باز
ز آهنگ خود پرده بر خود مبند
ز ساز خود اندیشهء غیر چند!



این غزل شیوا را استاد سخن سرایان کشور ملک الشعرا قاری عبدالله مرحوم در وصف خواندن استاد قاسم به استقبال صایب اصفهانی سروده ، بودند:

امشب بلحن تازه چه قاسم صدا کشید
صوتی عجب ز حنجرهء جانفزا کشید

بی پرده باز پرده عشاق میزند
دلکش ترانه پنجه اش از دلربا کشید

یك پرده ازگل است صدایش لطیف تر
گویا صدای خندهء گل از هوا کشید

در نغمه جان دمی زدلکش صدای خویش
انفاس عیسوی مگر از نای وا کشید

می آورد برقص هوا را ز اهتزاز
کار صدای پر اثرش تا کجا کشید

مرغ از بریدن آب ز رفتن فتاده است
تا از گلوی تازه و تر این صدا کشید

آخر بگو برای خدا این چه نغمه است؟
آهنگ دلکشت دل ما را ز جا کشید

آهنگ را برنگ تو صورت نسبت کس
نازم به حنجر تو که شکل صدا کشید

قاری فسون صائب شیرین نوا ببین
دام پری شکار بروی هوا کشید

استاد نجف علی «نباتی»

محرم پیر و جوان

هر که در مکتب دل شد سبق آموز وفا

مرشد عشق در این راه شدش راهنما

هم ز اخلاص وارادت ز رهٔ صدق و صفا

سایه آسا ز قفا هر طرفی رفت و را

این مریدان همه بر منزل مقصود رسند

آری بر منزل مقصود بسی زود رسند

امشب ای همنفسان خرم و دلشاد منم

از غم و غصه سرا پا همه آزاد منم

آنکه از شوق کند ز مزمه بنیاد منم

آنکه او پاس پدر دارد و استاد منم

آتش عشق بجان و دلم افروخته ام

سبق مهر و وفا از پدر آموخته ام

ای وطن خرم و سر سبز گلستان تو باد

نیروی شیر ببازوی جوانان تو باد

شرف نام نکو قسمت پیران تو باد
شادمان خاطر اولاد قدر دان تو باد

که ز پیران فدا کار گهی یاد کنند
از رهٔ لطف و کرم خاطر شان شاد کنند

احترام است ز یك پیر غزلخوان امشب
قدر دانی شده از قاسم افغان امشب

افتخار است به استاد سخندان امشب
در نظر میخورد هر گوشه چراغان امشب

قدر از خدمت ارباب هنر کار نکوست
قدر از خدمت او باعث هنر کار نکوست

بوده یك عمر نوا سنج گلستان وطن
عندلیب چمن و مرغ خوش الحان وطن

بلبل نغمه سرا بوده ثنا خوان وطن
قمری یا فاختهٔ سرو خرامان وطن

داشت در فن سرائیدن خود ذوق زیاد
خواند ارباب هنر از دل و جانش استاد

تا که استاد هنر مند بشد نغمه سرا
کرد طرز نوی ایجاد بموسیقی ما

سبک وی گشت پسندیده ء هر شاه و گدا

کرد تعقیب همه اهل هنر سبک و را

شمعی از نغمهء خود در چمن بر افروخت

سبق ناله بمرغان خوش الحان آموخت

دائما بوده سراینده بزم شاهان

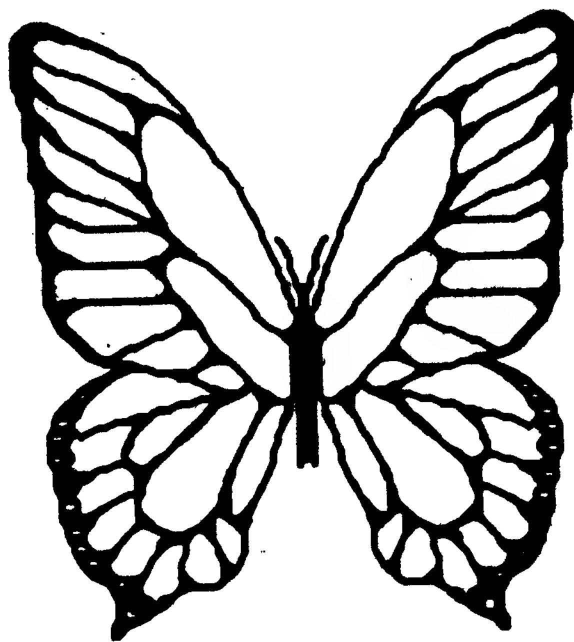
داشته عزت و هم شهرت و هم نام و نشان

تا به امروز خدا داده و را یک لب نان

هست از خلق نکو محرم هر پیرو جوان

بذله گو خوش سخن و شخص قلندر باشد

هر چه از وی شنوی قند مکرر باشد



خنک کسیکه پس از وی حدیث خیر کنند
که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم
حضرت (سعدی)



استاد قاسم میگوید
این زمان بگذار تا خاموشی کنم
رو بدنیای فراموشی کنم

از استاد «بیتاب»

بمناسبت سالگره هفتادمین سال یگانه سرود سرای وطن طرب مسکن استاد قاسم احسن الله الیه.

سخت شور انگیز،شیرین نغمهای قاسم است
گوشها اکثر نمکخوار نوای قاسم است

سوز ناك و درد خیز و رقت آور پر اثر
آریائی نغمه آری های های قاسم است

کرده (۱) ریکات دگر قائم بی ساز و نوا
لذت بی سابقه در طرز های قاسم است

زاده توام نای حلقومش مگر با نیشکر
کانچنین خوش چاشنی صوت وصدای قاسم است

بیت آوردن قرار اقتضای هر مقام
خاصهء طبع سخندان رسای قاسم است

بودنش خواننده در بار یك عمر دراز
میکند ثابت که بی همتا نوای قاسم است

---

(۱) ریکات قایم کردن بعضی اساس گذاشتن و بمعنی دیگر با ساز و نوا ایهام خیلی لطیف را میرساند.

ساکن کوی خراباتست این استاد فن

صحبت پیر مغان فرحت فزای قاسم است

اکثر از خوانندگان مانده به پیش او شکر (۲)

اوستاد یها مسلم از برای قاسم است

کرج و رکهب گندهار ومدهم و پنجم دگر (۳)

دیوت و نکهار، ممنون غنای قاسم است

راگ ها و راگنیها پتر ها و بارجا (٤)

مبتلای نغمهء تمکین ادای قاسم است

مستقیماً یا بغیر مستقیم از هر طرف

دلنوازیها ز طرز دلربای قاسم است

ماضی او را فراموشم نسازد حال او

جلوه گر پیش نگاهم صحنه های قاسم است

ضعف پیری ساخت امروزش نحیف و زار حیف

سستی اعصاب غالب بر قوای قاسم است

---

(۲) شکر ماندن در اصطلاح موسیقی دانان هند کنایه از شاگرد شدن است.

(۳) های کهرج و هیوت در ین بیت برعایت وزن شعری حذف شده اگر چه بزبان هندی هم نوشته میشود و بتلفظ نمی آید دو کهرج در کهب و گندهار و مدهم و پنجم دهیوت و نکهارا نام هفت سر هندی می باشند.

(٤) در اصل بهار جا مینویسند به های غیر ملفوظ ، ناگفته نماند که در موسیقی هندی شش راگ است و هر راگ از خود چندین راگنی و پتر و بهار جا دارد. بطور تشبیه اگر راگ راتنهء درخت گوئیم راگنی شاخهای کلانی است که از آن درخت منشعب گردیده و پتر شاخائیکه از راگنی رسته و بهار جا شاخهای کوچکتری که ازیتر سر کشیده.

پیش ازین تانپوره(۵)گرمیداشت لرزان پنجه اش

لغزش مستانهء اکنون به پای قاسم است

چون شود هفتاد ساله آدمی افتد ز کار

زین سبب پر رقت اور ماجرای قاسم است

درد و آلامی که شد در آخر عمرش نصیب

باعث آمرزش جرم و خطای قاسم است

با قد خم نالشی میکردديشب عقل گفت

نغمهای چنگ پیشم ناله های قاسم است

بی نوازش نیست اکنون پیر چنگی گشتنش(٦)

قدر دان نالش قاسم خدای قاسم است

در خرابات اینکه زیبا مسجدی آباد کرد

شاهد نیك اعتقادی ها برای قاسم است

با فقیران دارد اخلاص واردات بیشمار

فطرت نیکو درین ره رهنمای قاسم است

بسکه حق آشنائی را رعایت می کند

هر کرا دیدم مرهون وفای قاسم است

---

(۵) تانپوره یکی از آلات خیلی معروف موسیقی است.

(٦) در لفظ پیر چنگی تلمیح است بقصهء که در مثنوی شریف است و مالش آنست که خدای کریم همیشه از افتادگان دستگیری می کند.

در فراست در فصاحت در حلاوت بعد ازو

نغمه سنجی کو؟ که پندارم بجای قاسم است

رادیو کابل که نیکی محفلی کرده است ساز

لایق و با ارزش ابریشم بهای (۷) قاسم است

آن نشان حسن خدمت کز برایش داده شد

مرهمی بر سینهء زخم آشنای قاسم است

خامهء (۸) بیتاب پایان نشاط افزوده گفت

این نوازشها بسی نیکو برای قاسم است

باد اعلیحضرت والا همیشه کامیاب

این دعای جمله افراد و دعای قاسم است

* * *

(۷) ابریشم بها بعضی صله و انعامی که به سراینده در مقابل ساز و آوازش دهند زیرا در زمانهای قدیم که سیم وجود نداشت در ربا ب وطنبور ابریشم بسته مینواختند.

(۸) عدد مصرع این نوازشها بسی نیکو برای قاسم است ۱۳٦٤ میباشد و چون که ۹ در آخر کلمهء نشاط واقع شده با آن جمع کنیم ۱۳۷۳ ق حاصل آید که تاریخ سالگره را نشان میدهد. (بیتاب)

از: استاد خلیلی

نغمه سرا

مرحوم استاد قاسم

شنیدم نوازشگری اوستاد
در آخر چو در چنگ پیری فتاد
کشش رفت از گرمی ساز او
اثر رخت بر بست ز آواز او
دو چشم جهانبین وی خیره شد
جهان در نظر گاه وی تیره شد
نه یارای دم در دمیدن به نی
نه تاب نوازش در انگشت وی
زمینگیری و پیری و احتیاج
ستانید از مغز جانش خراج
پی لقمهء نان گرفتی مقام
بپای اداره سحرگاه و شام
شبی و اعظمی گفت ای خواجه چند
پی نان جهی روز و شب چون سپند

کنون پیر گشتی تپیدن خطاست
به پیرانه سر رنج بردن جفاست
چه خوش گفت استاد روشن روان
که بر طاق بالا نهادست نان
بسی محنت و رنج باید کشید
که آنجا بمقصد توانیم رسید
بنا شد چو دستی چنانم رسا
کزان نان ستانم صباح و مسا
نهم زیر پا چنگ و نای و رباب
که گردد میسر مرا نان و آب
ولی تو نهی زیر پا هر سحر
کتاب خدا قول خیر البشر



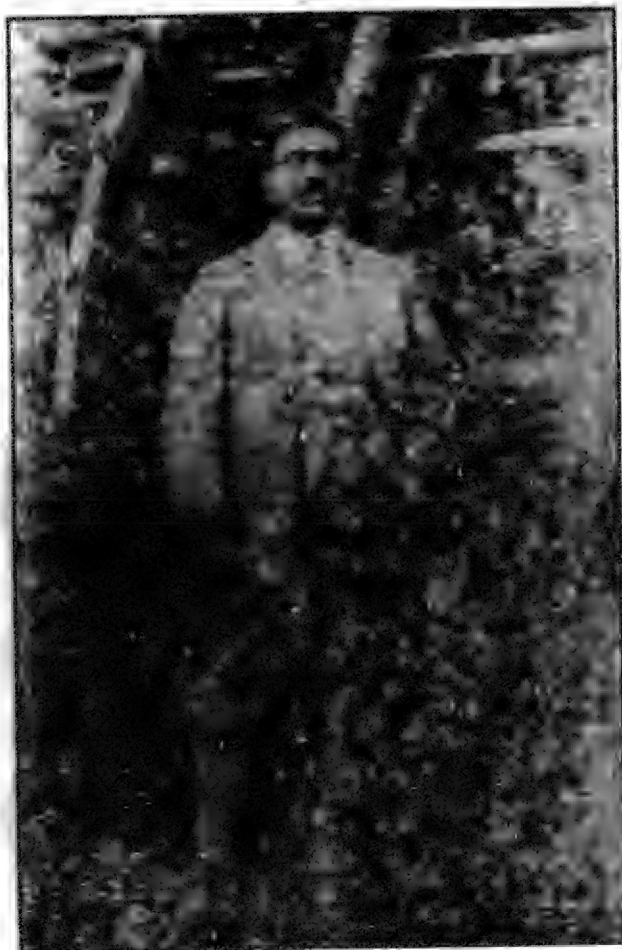
کوی خرابات

خوشتر از کوی خرابات نباشد جائی

گر به پیرانهء سرم دست دهد ماوائی

آرزو میکندم از تو چه پنهان دارم

شیشهء باده و کِنجی و رخ زیبائی



استاد قاسم در عین جوانی

عبدالحق (واله)

دوستدارش شد هر صوفی و هر باده پرست

گشته پژمرده درین باغ یکی بلبل مست
برف پیری بسرش رقص نمود و بنشست
آنکه می کرد به آهنگ دل انگیزی چند
همه را غرق نشاط و همه را حسن پرست
آنکه هر نغمهء پر طنطنه اش می افکند
در صف دشمن این کشور کهسار شکست
آنکه از سوز دلش گرم شدی بزم ادب
دوستدارش شده هرصوفی وهرباده پرست
آنکه گنجینهء اشعار دری بود دلش
هر دری کز دهنش ریخت شدی دست بدست
آنکه گفتی حسب حال سخن های نکو
طایر فکر وی از اوج بهائین ننشست
پای بنهاد به هفتاد و نیفتاد ز شوق
زانکه از رهبر موسیقی افغاني هست

از حضرت ابوالمعانی بیدل (رح)

خراباتیان

مقیمان این بزم الفت بهار
بفطر طبایع چو می ساز دار

چو ساغر هما فارغ ار گفتگو
همه دست بر سر برنگ سبو

ز قید عبادات رسمی برون
بدرس اشارت همه ذوفنون

همه چون غنا صفدر آرزو
چو آزادگي جسته از رنگ و بو

ز کیفیت رنگت تمکین شان
نگه سر خوش رطلهای گران

چو ابر وی خوبان تواضع سرشت
چو چشم نکویان حیا سرنوشت

همه نکته سنج خموشی کلام
زبانها چو امواج گوهر بکام

همه فارغ از رنگ امید و بیم
به میخانه چون بوی صهبا مقیم

نه میخانه فردوس گوهر سرشت
نه میخانه جوش بهار بهشت

درین محفل آرام عمر است و بس
تسلی در آئینه دارد نفس

بچشمی که از بینش کلفت است
خرابات معموره‌ء الفت است

کرا میل رفتن بود زین مقام
که چاهست در هر قدم نقش دام

بتوصیف این بزم دعوی گداز
نفس چون دم صبح شبنم طراز

بود محو حیرت درین بزمگاه
طپیدن در آغوش نبض نگاه

چو خاموشی ساز آهنگها
چو گل ساغرز گردش رنگها

* * *

از حضرت حافظ (رح)

وصیت نامه

بتابوتی از چوب تاکم کنید!
براه خرابات خاکم کنید!
به آب خرابات غسلم دهید
پس آنگه بردوش مستم نهید!
مریزید بر گور من جز شراب
میارید در ماتم جز رباب
ولیکن بشرطی که در مرگ من
ننالد بجز مطرب و چنگ زن
تو خود حافظا سر زمستی متاب
که سلطان نخواهد خراج از خراب

مراثی

مرثیه به نسبت فوت استاد قاسم افغان از طبع شاغلی صوفی عشقری که در شب دوم فوت استاد در پروگرام مخصوص از طرف کابل رادیو بردوکاست شد.

دریغا از ین دور چرخ کبود
که بگذشت شخصی ز اهل سرود
رئیس و کلان خرابات بود
به پیری جوان خرابات بود
اثر بود چندان به آواز او
که سنگ آب گردید از ساز او
سرو تال سازش همه با اساس
با بیات و افراد موقع شناس
بیانش سراپا زتاثیر پر
فرا ورد هر نظم و نثرش بگر
بدی شان و تمکین آن مثل کوه
نمودی بشاه و گدا با شکوه
بخلق خوش خود بدلها عزیز
رسا بود و دانا و وافر تمیز

بهر جاکه بودی غم آنجا نبود

همه شاد می شد بساز و سرود

چو میخواند اشعار بیدل بساز

همی کرد گریه بسوز و گداز

چنان جمع می کرد افکار را

که یك سر بدی پرده و تار را

بوحدت همه آشنا می شدند

همه فارغ از ماسوا می شدند

غم از محفل ساز او دور بود

همه خرم و شاد و مسرور بود

نکوئی دلش نالهء سرد داشت

ز عشق و محبت بسی درد داشت

گرفتار خوبان مه روی بود

دلش صید در حلقهء موی بود

دلش نالش از رشك اغیار داشت

گل داغ در سینه بسیار داشت

سفر کرد ازین دیر نا پایه دار

بروحش دعا کرده دستی بر آر!

بیا عشقری ختم کن این بیان

ببخشد خداوند پیرو جوان !!

قطعه تاریخ وفات مرحوم استاد قاسم افغان از طبع جناب ملک الشعرا بیتاب

ببزم عیش ظلم بیکران رفت
که قاسم خان افغان از میان رفت

چه نیکو اعتقاد مذهبی داشت
یقین دارم بایمان از جهان رفت

نمود آباد مسجد در خرابات
غم عقبای خود خورده روان رفت

سخا و خیر قدر وسع کرده
بدرویش و فقیرو ناتوان رفت

بمیلاد النبی (ص) خیرات میکرد
بدین رفتار خوش زین خاکدان رفت

با بیات خوش و آواز دلکش
نوازش کرده گوش سامعان رفت

ازین روسال فوتش گفت بیتاب
نشاط محفل انس از جهان رفت

۱۳۷۶ ق

شعر ذیل به نسبت فوت استاد قاسم افغان از طبع شاغلی شایق جمال می باشد که روز چهل استاد مرحوم از طرف شاغلی یعقوب قاسمی برودکاست شده بود.

کدامین پیکر موسیقی آخر از جهان رفته؟

که آهنگ فرح بخش سرو ساز از میان رفته

ندارد ناله تاثیری ندارد تار آهنگی

خداوندا کدام استاد کار از دیدگان رفته

زهر مویم فغان و ناله جانسوز می آید

کدامین بلبل شیرین صدا از بوستان رفته

نمي باشد به بزم دلبران عیش و نشاط اکنون

که آن از جان خریدار ادای گلرخان رفته

رباب و طبله و سارنگ بی سرگشته انداز غم

که آن پیر خرابات از میان دوستان رفته

کنم گر ناله از بخت سیاه خویش می شاید

که ازدستم چنین یك موسفید مهربان رفته

نه تنها شایق آه و فغانم من درین محفل

صدای ناله‌ء طنبور هم تا آسمان رفته

از: حضرت عشقری (رح)

بمناسبت اولین سالگره استاد قاسم افغان

جسم قاسم خاك شد ، روحش به پرواز است هنوز
طرز های خواندنش در پرده ء ساز است هنوز

خواندن ریکارد آن از دل کدورت می برد
عکس سازش در جهان آئینه پرداز است هنوز

آن گلو و آن زبان و کام ، با سر خاك شد
یاد وی در خاطر هر فرد ، دم ساز است هنوز

پیکرش بوسید لیکن ، در خیال دوستان
جلوه گر در دیده چون، محبوب طناز است هنوز

گرچه از روز وفاتش تا کنون سالی گذشت
راست پرسی از غمش یك شهرناساز است هنوز

تربتش گلپوش چون دیدم، بخود گفتم چنین
الحق این شخص محبت پیشه، گلباز است هنوز

در جهان روشن چراغ وی ، ز فرزندان اوست
شکر لله دودمان او، با عزاز است هنوز

دیده مردم ندیده، یك قلم همتای وی
در جهان ساز یك شاه فرد ممتاز است هنوز

دوره ء عمر، عشقری را، گرچه آخر گفته است
فکر و ذکرش در غم و سودای آغاز است هنوز

از استاد ابراهیم «خلیل»

استاد قاسم افغان

در خرابات مغان امروز ساز ماتم است
نوحهء جانسور غم در نغمهء زیرو بم است

از مقام عیش می آید سرود غم بگوش
دلربا خاموش چون دلدادگان درهم است

میخلد دردل برنگ چنگ شاهین چنگ صوت
پردهء عشاق را ساز ترنم پرنم است

روح موسیقی ز درد خارج آهنگ او
چون قلوب وسینه های ساز زار و بر هم است

عز خیر المرسلین و چار یار و آل بیت
حق گناهانش ببخشاید گر افزون یا کم است

تا ز عمر، استاد قاسم را بمضراب اجل
هشتم ماه صفر دوران گسسته از هم است

سال فوتش را بگوشم زخمهء کلك خلیل
گفت: (آه و حیف در کابل نوای ماتم است)

رجب المرجب ۱۳۷۶ هـ ق مطابق سال ۱۳۳۵ خرشیدی



استاد قاسم افغان در حالیکه نشان به سینه دارد معلوم میشود

از : حضرت شایق جمال (رح)

رفت آن پیر خرابات از نظر

دلربایی دلربا ناید بکار
سیم ها در چشم من هر یك چومار

رنگ سارنگ است در چشمم پلنگ
کاسهء تانپوره مانند نهنگ

چون ندارم خرمی از هیچ باب
باب در دادن بود بی او رباب

ساز کارم نیست بی همدم مدم
نی نوازا! نای خود دیگر مدم

ساز ناساز است بر طبعم کنون
صد نوا از سینه می آید برون

در مقام بیخودی پر میزنم
جای طبله سنگ بر سر میزنم

ساز من فریاد زنجیر جنون
ساز من باریدنست از دیده خون

بار غم افتاده چون بردوش من
رادیو بدمیخورد در گوش من

دل چسان صوت گرافون بشنود
ماتمی ساز طرب چون بشنود ؟

راگ در رگ زند نشتر مرا
راگنی در دل بود خنجر مرا
دل کی از آسا دلاسامی شود
اژدها از جوك پیدا می شود
زیرو بم در زیر بم گوشم کند
تال و سر امروز بیهوشم کند
تا که رفت استاد قاسم از جهان
بی نمود افتاده بزم دوستان
آنکه شاهان محو سازش بوده اند
دلربا یان دلنوازش بوده اند
عمر او بگذشت در عیش و سرور
بزم او از روی خوبان پر زنور
دوری از بزم طرب کرد اختیار
رفت از دنیا سوی دار القرار
عاقبت کام و زبانش خاك شد
صد دل از تیغ فراقش چاك شد
رفت آن پیر خرابات از نظر
نیست در آواز و ساز اکنون اثر
رشته ء ساز مسرت کنده شد
طبع شایق هم بغم سازنده شد
رحمت حق شامل احوال او
این دعا از ما بود دنبال او

طنزهای استادانه

مقام آسا یا سوته

استاد قاسم در وقت معینه مطابق تقسیم راگها در مقام آسا ترنم میکرد بعضی سر جنبانی میکردند یکنفر تریاکی بیوقت صدا کرد استاد آسا بخوان !

استاد گفت: اِی اسانیست سوتس(سوته است).

پاس نمک

استاد را داکترگفت نمك نخو که فشار داری

خنده کرد گفت: داکتر صاحب من که حق نمك و پاس نمکه میدانم مرا از نمك منع میکنی؟

نمك حرام ها را چیزی نمی گوئی؟

بخششی امیر کوهدامنی

استاد گفت: در برج شمالی در حضور امیر چاربیتی های شمالی را می خواندم سردار کبیر جان یك قطعه شعر هجویه امیر امان الله خان را بالای آرمونیه ام گذاشت که بخوانم من فهمیدم آنرا دور کردم چند بار این عمل تکرار شد و کبیر جان سرخ شد امیر متوجه گردید گفت: چه گپ است کدام فرمایش است از جابرخاسته عرض کردم که سردار صاحب برادر خود را بد گفته زیاده کردم که امیر صاحب من بحضور امان الله خان خوانندهء حضور بودم...

حالا خداوند (ج) از او گرفت و به شما عطا کرد یکوقت شما نمی باشید آیا در غیاب شما بدگوئی کنم امیر گفت شاباش خلیفه نمك حلال هستی گفت: جرنیل خزانه را صدا کنید . جرنیل خزانه سید برهان الدین قلعهء فرهادی کوهدامنی بود گفت:یك هزار افغانی به خلیفه بخشیدم برایش همین حالا بدهید پول را گرفتم گفت: جرنیل صاحب نوشته کو که از تنخواه حبیب الله که صبا از او تحصیل نکنند.

اگر خیریت می بود

استاد قاسم از قسمت جاده، میوند که سوار بگادی شده بود حضرت شوربازار او را دید پرسید ، استاد قاسم جو کجا میروید خیریت خو است؟

استاد قاسم گفت: بلی مرا جناب اعلیحضرت خواسته است!

خیریت است؟ اگر خیریت نمی بود شما را میخواستند.



استاد قاسم افغان با پسر کلان خود یعقوب قاسمی

چوب میخواهد

استاد قاسم خواننده ء معروف روزی در یکی از محافل بزرگ برامشگری مشغول بود مثل اینکه آتش در بخاری خاموش شده بود که هوای اطاق لحظه به لحظه رو بسردی میرفت اهل مجلس احساس خنکی میکردند و یگان نفر فاژه میکشید.

استاد در حین ساز و آواز با لبداهه این بیت را خواند:

دهن گشاده بخاری بطرز بی ادبان
سخن بجای رسیده که چوب میخواهد

اهل مجلس همه کف زدن و تحسین کردند .

گریهء بی هنر

یکی از فرزندان نو جوان استاد جوانمرگ شده بود ، در فرحت سرای خرابات شیون جواز ندارد ، همه زنان و همسایه ها در ماتم سرای آن میگریستند اما زن استاد نمی گریست و دلش خموشانه گریه میکرد .

دو سه زن همسایه که او را دیدند گفتند بسیار زن سنگین دل و بی پروائی !! همه گریه میکنند تو که نوردیده ء خود را از دست داده ء ای گریه نمی کنی؟

گفت: قاسم جو نمی ماند میگوید در خرابات گریه کردن

درست نیست . استاد در دهلیز قدم میزد داخل خانه شده گفت: من کی گفته ام گریه نکو گفته ام بی سر گریه نکو..

زنها را خنده گرفت گفت: ببیند این خنده ها که به سر برابر است خوش آیند است. «توابی»

دیدار آشنا

بمن گفت امیر حبیب الله خان کوهدامنی با بی بی سنگری در حوض ارگ بالای کشتی نشسته بودند، امر شد بخوان!

گفتم کشتی نشستگانیم ای باد شرطه بر خیز
باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

امیر کوهدامنی بطرفم تبسم معنی داری کرد و گفت:
دیگر دیدار آشنا را نمی بینی.
(مطلبش امان الله خان بود)

این ترانه را اولین بار استاد قاسم ترنم نمود:

استاد قاسم افغان در حالیکه معاهده استقلال امضا می شد قیام ملی بود یکی از افسران گفت: که تل فتح شده بود با علم فتح و نوید با امان الله خان محصل استقلال یکی از مبارزین مقابل گردید و سرو ریش پر عرق بود و مجلس بزرگ و مطنطنی باین مناسبت در حضور محصل استقلال بر گزار شده بود امان الله خان را دید و پیشانی پر عرق شان را بوسیدوو غازیان را با آغوش گرفت. استاد قاسم حساس متوجه بود این بیت مناسب را زمزمه کرد.

بوسه ابروی عرقناك تو کردم گفتی
هر که آب از دم شمشیر خورد نوشش باد

همه حاضرین کف زدند و در سر استاد گل پاشی و زر پاشی شد.مستر دابس وقتیکه از مقام و شخصیت استاد قاسم مطلع گردد از ایشان خواهش نمود که یك سرود مهیج افغانی را باو یاد بدهد استاد خواهش او را پذیوفت و به دابس گفت هر چیزیکه من خواندم تو تکرار کن .

دابس قبول کرد.

استاد قاسم موقع شناس و از وقت استفاده کرده ترانه استقلالیه ببو جان را به مستر دابس یاد داد.

از برای خدا بلند کنید.

بر سر خود لوای استقلال

باد شیرین دهان ملت ما

یارب ز میوه های استقلال

می کشم بعد از این بدیدهء خود

سر مه از خاك پای استقلال

درین حال آواز کف زدن های مدعوین بشدت بلند شد و دابس از اینکه خودش بدست خود ترانهء استقلال را نواخته به نزاکت مسئله ملتفت شده ، ولی نتوانست از ادامهء آن خود داری نماید.



استاد قاسم با استاد فیاض مرحوم

پا بخاکم زن که مژگان غبارم باز شود
گر تو بیدارم نسازی تا ابد خوابیده ام

از طبع غ، ح، نوابی

از خاطرات استاد قاسم

بمن گفت قاسمی استاد زاده (۱)
که رفتم با پدر بر سوی جاده
ز دور مردی بیامد پیشرویم
قدش بودی بلند مانند خاده
بمن گفت زود روید با دستهء خود
سفیر انگلیس یك کارت داده
برفتیم در سفارت جمع جوش بود
بدید شخصی سفیر بی جا ستاده
برای ما تعیین کردند جائی
صدا کردند بخوان با ساز و باجه

(۱) مطلب ا ز یعقوب قاسمی است. مهتمم

پدر گفتا که موضوع را بگوئید
چه پرسی گفت موضوع مرد ساده
بگفت استاد اگر موضوع ندانم
نمی خوانم گهی کم یا زیاده
نمی خوانم غزل بر فرمایش کس
بمن استاد چنین درسی نداده
سفیر گفتا بخوان آواز و پول گیر
بتو نبود غرض کن استفاده
بگفت استاد که من مادی نباشم
سخن سنجیده گو مرد بماده
سفیر گفتا بود فتح عراقین
از آن کردیم جشن فوق العاده
بگفت استاد که امروز ماتم ماست
چرا سازی کنم خلاف عاده
بشا گردان بگفت پسته کنید ساز
کنیم در منزل خویشتن اعاده
بگفت این و ز جا بر خاست بدر رفت
همچو استاد به دنیا کسی نزاده
بگردم این چنین ساز نکو راو
که سازش نسخهء ماتم ندیده
بنازم این چنین دل زنده مطرب
که مرده در وجودش جسم مباده

نوشخند استادانه

شنیدم این سخن از مرد دانا
که بودی در طرب دستش توانا

بودی دستش بتار ساز موزون
کشیدی هر نفس آواز محزون

بهر مجلس که میکرد ساز و آواز
شدی هر مجلسی در سوز و در ساز

بگرمی چونکه هردم ناله میکرد
ز تاب صوت او تبخاله میکرد

شبی او را به مهمان خانه بردند
نه مهمانخانه که در گلخانه بردند

بد آن گلخانه، خوب صدارت
محمد هاشمش کردی ریاست

در آنجا مهمانان بود بسیار
ز داخل و ز خارج جمله سردار

همه روشن خیال و نکته سنجانه
مطرب نواز و هم نغمه دانان

نوا خوانی نمود استاد دانا
همه تحسین نمود آواز او را
همینکه ساز و آواز از نوا ماند
همه تاثیر ساز اندر هوا ماند
بگفت استاد چنین اقوال معقول
که شد واقع در آن مجمع چو مقبول
بگفتا عاشقم یاران بنده
براه عاشقی هستم رونده
باو گفت صدر مجلس ای خلیفه
مگر معشوق تو جنس لطیفه؟
بگفت استاد رفیقم زردگون است
ز هجرانش دل من غرق خون است
دگر معشوق من خیلی سفید است
از آن هم قلب بنده نا امید است
دگر باشد سیاه جرده عزیزان
دلم از هجر او گردیده بریان
باین عاشق تعجب جمله کردند
برایش خنده های قهقه کردند
بگفتند ای ضعیف النفس ساده
ازین عشق مقصدت بر گو چه بوده؟
بگفت استاد حقایق اندر انجا
همه کردند تعجب در آنجا

بگفت معشوق اول روغن زردست
بمن باشد فراقش رنج و هم درد

بود معشوق دوم آرد گندم
که ز درویش جوجو گشته مردم

سوم معشوق من یاران زغال است
که بازارش سیاه و قیل و قال است

شبانه من بنالم از غم نان
جگر خونم بدان ای خوب انسان

دماغم خشك باشد ای رفیقان
که روغن روشنی بخشد بچشمان

بگیرم در بغل من صندلی را
ندیدم بی ذغال من خوشدلی را

از این بهتر نباشد یار و معشوق
بنازم این چنین دلدار و معشوق

درآن وقت بود سرمای زمستان
نبود آتش و نبود لقمهء نان

نمی آمد ذغال و روغن زرد
دل مردم شده از زندگی سرد

بهر کوچه هر خانه غمی بود
بدون مرگ و مرده ماتمی بود

درآن بحران حکومت کرد غفلت
بغم اندر بدند ارباب حاجت

عیان قاسم نمود احوال مردم
بنازم منطق گویای قاسم

نه تنها بود قاسم مطرب خوب
همه گفتار و کارش بود مطلوب

بدی قاسم نقاد قابل کار
سخن هایش همه یکسر فسون کار

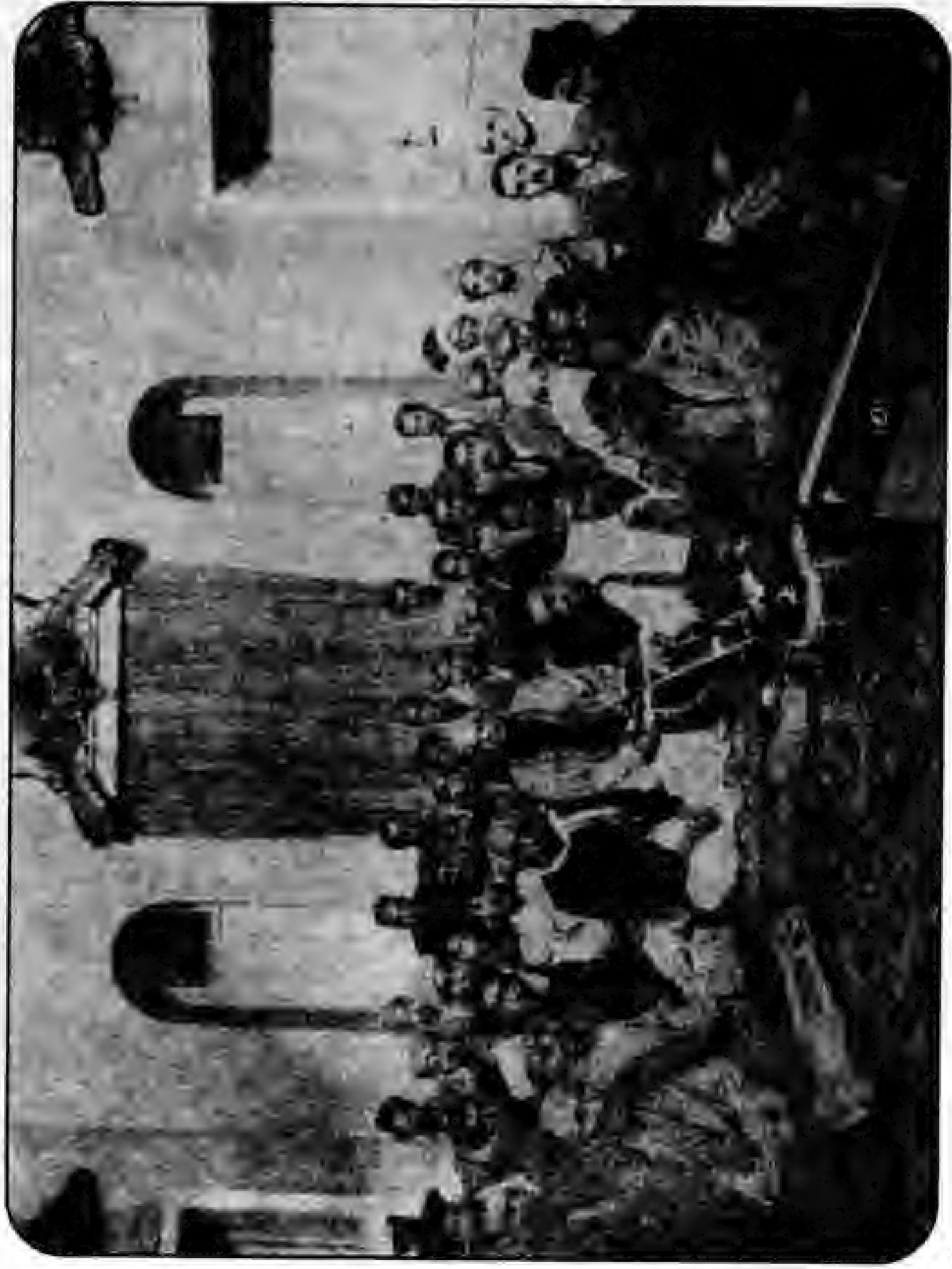
نوابی این سخن دارد حقیقت
بکن باور تو ای یار طریقت

۱۳٤۲





استاد قاسم افغان با استاد پیارا خان و نوازندگان دیگر هند دیده می شود.



استاد قاسم با استاد شاکر در سفارت هند هنر نمائی مینماید



چوچنگ از هر رگم صد نغمه عرت فزا خیزد

اگر بخت افگند سر رشته، وصل تو در چنگم



استاد قاسم با استاد فیاض مرحوم



مرحوم استاد قاسم افغانی در اخیر زندگی



استاد قاسم با پسران و شاگردان خوشنوائی خود



استاد قاسم در دهلی با استاد وزیر خان و دیگر نوازندگان هندی دیده میشوند.

از دوست عزیزی شنیدم

اعلیحضرت سراج الملة والدین روزی درحال ناخوشی در (برندهٔ قصر استور) با مصاحبان واهل دربار نشسته و (استاد قاسم) میخواند .

چون مزاج پادشاه ناساز بود دفعتاً بهم برآمده (قاسم) را گفت : بد میخوانی ، گل لغت میکنی . روزت را میگذرانی ! این جملات را بخطاب وشتاب و عتاب فرموده برای تادیب استاد (قاسم جو) قمچین ، چارپائی گلیم خواست .

با این تصادفِ ناساز سازنده وساز از آواز مانده وزنگ همه کر گشت بطرفة العین اسباب لت وکوب مهیا ، ونسقچیان برای تطبیقِ حکم شاه صف زدند .

اینک همین وقت بود که برطرب غم می بارید و بر اهل طرب ماتم میگذشت . اهل دربار باهمه سراسیمگی حیران مانده بودند که استاد در زیر شلاق به کدام مقام ناله خواهد کشید وسازِ فغان را به چه آهنگ و آواز سر خواهد نمود .

درچنین موقعِ نازک وپرخطر طالع ناساز استاد یاری و مددگاری نکرده وسردار مرحوم محمد آصف خان قدم خیرخواهی پیش گذاشته عذر اورا

نمود و باین عبارات عفوش را استدعی شد که : خراباتیان رفیق روزهای خوشی و مجالس عشرت ما هستند وآنها که مانند کاسه چینی بخوردترین صدمه مویک میشوند اگر مانند مردمان سر پائی قمچین کاری شوند شیشه شان بسنگ آمده و می شکنند والبته بشکست ایشان صدها دل صاف و نازک هم می شکنند .

از شکست یکدل اینجا شیشه ها خواهد شکست

اگر این دفعه گناهش بخشیده شود عذر مافات را خواهد خواست و بمیل خاطر اعلیحضرت خواهد خواند . امیر صاحب عذر سردار مرحوم را قبول فرمود اما نسقچیان را گفت : شما نروید و منتظر امر دوم من باشید گویند : قاسم - که هوش و حواس را از دست داده بود بجای آنکه عذر تقصیر خود را میخواست گناه تازه دیگر کرد که قابل هرگونه سزا بود خاصه درچنان موقع که شاه در مقام امتحان و عذرخواهان با همه استان ترسان و لرزان بودند یعنی : استاد با صدای حزین و لهجه غمین آلابی کرد و این فرد طعنه آمیز میرزا مظهر را خواند :

نه تمتعی ز دنیا نه ز دین نصیب مظهر

تو به فن بی کمالی چقدر کمال داری

اگرچه قاسم این طعن را بنفس خود زد و بخود خطاب نمود اما وضع مجلس طوری بود که همه مخاطب امیر صاحب را دانسته و عقل از سر همه بدر رفت زیرا تردیدی برای شلاق کاری باقی نماند .

ازآنجاکه شاهان درعفو واغماض همت عالی داشته وغیرت شان نمی گذارد که عفو رابمجازات بدل سازند بطور غیر محسوس با سردار محمد آصف خان مرحوم درکدام مبحث دیگر خود را مصروف ساخت وتا آخر روز ازین ماجرا یاد هم نکرد .

ولی استاد درهمین مجلس از خواندن افراد بموقع و وصف الحال هوش وگوش سامعین را به الحان وناله های خود متوجه ساخته درضمن همینکه گوشهٔ خاطر امیر صاحب را دریافت فی البدیهه خوانده

گر خطائی سر زد از ما جای عذر خود نیست
بیقراران نگاهت لغزش مستانه اند

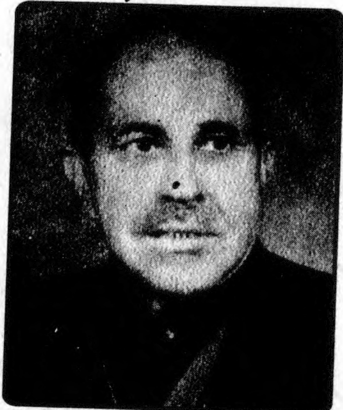
باستماع این فرد امیر صاحب را سروری دست داده استاد را مورد نوازش خاص فرمود ومشت زری هم بروی نثار نمود .

بدین ترتیب این مجلس بصورت یک مجلس سرور خاتمه یافت اما معلوم نشد که نسقچیان تا چه وقت استاده مانده وباچه قواره ازین معرکه بدر رفته باشند .

(کهگدای)

راقم : عزیز الدین وکیلی فوفلزائی

معرفی نویسنده



استاد غلام حبیب نوابی تیموریان

استاد غلام حبیب نوابی تیموریان فرزندغلام حیدرخان تیموری درسال ۱۳۰۰ه ش در قریه نواب کوت ولسوالی کوهدامن ولایت کابل متولد گردیده است.

تحصیلات: در لیسه عالی سرای خواجه و دارالمعلمین خواجه ملا به پایه اکمال رسانیده است.

وظایف: چندی بحیث معلم و بعد به مطبوعات رونهاده و بالترتیب محرر و سرمحرر روزنامه اصلاح، عضو نشرات داخلی، عضو انجمن تاریخ، محرر و معاون مجله ژوندون محرر روزنامه هیواد، معاون و کفیل جریده اتحاد بغلان، معاون و کفیل جریده ولس، مؤسس و مدیر جریده آیینه، معاون و مدیر روزنامه بدخشان، مدیر مجله پشتون ژغ، مدیر نشرات رادیو افغانستان، مدیر راپورترهای روزنامه انیس و مدیر طبع کتب، عضو و بعد مدیر دایرت المعارف آریانا، مؤسس و مدیر جریده دیوه جوزجان، رئیس افتخاری سره میاشت جوزجان، مدیر جریده دهکده، مدیر مجله برید مخابرات، مدیر روزنامه بیدار ولایت بلخ، مدیر فولکور و ادبیات محلی، آمر عمومی اوقاف ولایت بلخ، آمر عمومی اوقاف ولایت هرات.

آثار مطبوع: کوکچه، نوابی و پسرلی، علامه سلجوقی، ملنگ جان، لعل بدخشان، حکیم انوری، آهنگهای محلی، دوشاعر همطبع، حکیم مژده و حبیب نوابی، گلبیز، گل های خیال، منزل خرقه، سالنگ، دیوان مخفی بدخشی، زن، مخفی بدخشی، ترانه های بیلتس، شاعره گمنام یونان، رابعه بلخی، عایشه دورانی، سلطان رضیه، محجوبه هروی، گوهر شاد ستاره تابناک عصر تیموریان، افسانه گلها، مهستی، کودک از نظر بزرگان، مراد مرید در مورد بزرگان بلخ و جوزجان، کوهدامن.

آثار نامطبوع: کابل کهن، سیاهیکه سفید می سفت، ثمرقند، یازده سال در روسیه، ام معصومه، خدیجه جوزجانی، فاطمه بلخی، تاج نسوان، گدسته از گلشن بابری، ناصر خسرو، صدای صلح، شیخان شورانگیز، تاثیر زبان دانی بر سخندانی، گنج درویش انصاری (رح)، هجویات آثار علمی، امیر علی شیر نوای، در بلخ، مزارات اکثریت شخصیت های علمی و عرفانی افغانستان، سوانح اهل تصوف با اشعار شان، حیات باقی (رساله درباره یک عالم کوهدامنی مؤلف یوسف و زلیخا)، صحف ابراهیم و موسی با شجره و شرح حال پیر پتان حاجی محمد سعید لاهوری (رح)، درود درویش انصاری (رح)، گلشن توحید، شیخ سعدالدین انصاری (رح) (گلچین معانی)، حضرت محی الدین چشتی (رح)، ایشان صاحب استالف، نوبهار بلخ و ... میباشد. مولف، مدون و مرتب و مصحح و گردآورنده کتاب و رسایل و داستان های سچه و لقه وطنی و محلی، نویسنده و شاعر صدها مقالات اجتماعی، ادبی، و ناشر چندین انتقادی و انتباهی، به زبان دری و پشتو تحقیقات درباره لهجه های ملی و محلی و جامع ضرب المثل ها چهار بیتی ها، لندی ها وغیره موضوعات حیاتی.

مسافرتها: عربستان سعودی، هندوستان و کشورهای آسیای میانه.

مدال و جوایز: مدال از اطلاعات و کلتور، جایزه ادبی از مطبوعات افغانی، جایزه ادبی عربستان سعودی، جایزه ادبی از رادیو قاهره، جایزه ادبی از رادیو تاشکند، جایزه ادبی از رادیو دوشنبه، جایزه ادبی از رادیو هند.





آدرس: دهکی نعلبندی، قصه خوانی
پست بکس ۴۶۳ پشاور - پاکستان
E-mail: alazharco@hotmail.com / yahoo.com
Tele: +92-91-2564414